

نام و نام خانوادگی دانش آموز :	اداره کل آموزش و پرورش شهرستان های استان تهران		
شماره کارت :	سؤالات ارزشیابی هماهنگ دانش آموزان و داوطلبان آزاد		
نام آموزشگاه :	پایه نهم دوره اول متوسطه در خرداد ماه ۱۴۰۰		
تعداد صفحات : ۱	۴۹۷۴	ساعت شروع امتحان : ۹ صبح	مدت زمان امتحان : ۶۰ دقیقه
تاریخ امتحان : ۱۴۰۰/۰۲/۲۸	مهر آموزشگاه		

تذکر: پاسخ سؤالات را با استفاده از خودکار مشکی یا آبی در مقابل آن بنویسید.

نام مصحح :	نمره با عدد :	نام مصحح تجدید نظر :	نمره تجدید نظر با عدد :
تاریخ و امضا :	نمره با حروف :	تاریخ و امضا :	نمره تجدید نظر با حروف :

ردیف	سؤالات	بارم
------	--------	------

در زمین، نگاه کن که چگونه بصوات تو ساخته است و جوانب وی فراخ گسترانیده و از زیر سنگ های سخت، آب های لطیف روان کرده، تا بر روی زمین می رود و به تدریج بیرون می آید. در وقت بهار بنگر و تفکر کن که زمین چگونه زنده شود و چون دیبای هفت رنگ گردد، بلکه هزار رنگ شود.

نوجوانی، تولد دوباره انسان است. در این مرحله پر طب و تاب، نوجوان، افزون بر رابطه با خود، نیازمند رابطه ای دیگر نیز هست، نیازمند دو چشم دیگر که نوجوان را ببیند و به او بگوید: کیست و چگونه است، از همین جاست که دوستی و پیوند با دیگران آغاز می شود. این ارتباط، وابسته به نیاز درونی است که به نوجوان کمک می کند تا به خودشناسی برسد. دیگران، زبان نغد او و پنجره هایی هستند که در برابر دیده گان پرسشگر وی، گشوده شده اند.

یکی از ضمیمه های اجتماعی گمراه شدن، تأثیر هم نشین بد است. همان گونه که هم نشینی با دوست خوب، عامل مهم گرایش به کارهای نیک است، به تجربه، ثابت شده است که انسان، تحت تأثیر رفتار و کردار دوست قرار می گیرد و رفیع بد، عامل ویرانگری و یار و همدم نیکوختال، باعث شکل گیری و پرورش شخصیت متعالی انسان است.

۲۰ ترکیب « مام میهن » را شنیده اید؛ از همان دست ترکیب های زبانی است که میهن را در پرودندگی و همزیستی به مام یا مادر همانند و هم نشین کرده است. از این دید، میهن، با همه هم پیوندان و باشنده گانش، مادرانه رفتار می کند. در چشم میهن، همه فرزندان این آب و خاک، که ضاد و بودشان و ریشه وجودشان در خاک اینجاست، یکسان اند و هیچ رنگ و نژاد و لحجه و گویش و زبانی به دیده این مادر، بر آن دیگری برتری ندارد.

چون رابعه بزرگ شد، پدر و مادرش بمردند و در بثره قحطی عظیم پیدا شد و خواهران متفرغ شدند و رابعه به دست ضالمی افتاد. او را به چند درم بفروخت. آن خاجه او را به رنج و مشقت، کار می فرمود. روزی، بیفتاد و دستش بشکست. روی بر خاک نهاد و گفت: « الهی! قریبم و بی مادر و پدر، اسیرم و دست شکسته. مرا از این همه، هیچ قم نیست، الا رضای تو؛ می باید تا بدانم که رازی هستی یا نه؟ »

در آن کتاب نوشته بودند که مارهای « بوا » شکار خود را بی آنکه بچوند، در سینه فرو می برند؛ آنگاه دیگر نمی توانند تکان بخورند و در مدت شش ماه که به حضم آن مشغول اند، می خوابند.